

## آزادی قلم و محاکمه‌ی مجدد ماهنامه‌ی حافظ

□ آزادی بیان و آزادی قلم، برابر اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، آموزه‌های همه‌ی ادیان الهی و از جمله دین مبین اسلام و اصول متمم قانون اساسی عصر مشروطیت و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، از حقوق مسلم فرد فرد ما شهروندان ایرانی است. به‌رغم این حقیقت، در ایران عزیز ما، در عمل، دولت‌های پیش و پس از انقلاب، به‌عنوان مختلف، این حق مسلم را به‌انواع و اقسام از شهروندان ایرانی و بویژه اهل قلمی که مستقل و منتقد باشند، سلب کرده‌اند و می‌کنند.

در طول تاریخ، همه وقت، جعل خبر، تحریف کلام، ترور شخصیت، تهمت‌پراکنی و تبلیغات و ضد تبلیغات وجود داشته است؛ چندان که در عصر امویان، علی را که در محراب عبادت کشته شد، بر منبر لعن می‌کرده‌اند و چون خیر شهادت آن حضرت به شام رسید، اهالی شام با تعجب پرسیدند که: مگر علی، نماز هم می‌خوانده است؟! راست است؛ در ایران و جهان، چه دیروز و چه امروز، هیچ‌کسی اعم از فعالان سیاسی و مراجع فکری و فرهنگی و حتی دینی از پی‌آمدهای اظهار نظرات خود، در امان نبوده و نیستند. حسنک‌ها، رشیدالدین فضل‌الله‌ها، عطاملک جوینی‌ها، امیرکبیرها و مصدق‌ها از رده‌ی سیاستمداران و ابن‌سیناها و خیام‌ها و سهروردی‌ها و عین‌القضات‌ها از رده‌ی مراجع علمی و فکری، قربانی این تهمت‌پراکنی‌ها بوده‌اند. امروز هم با انفجار اطلاعات، کار سخت‌تر شده است.

ما بی‌آن‌که آمریکا و اروپا و یا چین و روسیه را تبرئه کنیم، به وضع موجود در ایران خودمان آن هم در حوزه‌ی اصلی کار خودمان که نشر علم و فرهنگ است، می‌پردازیم.

عامل رسمی سانسور در جمهوری اسلامی «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» است که با بازوی «هیأت نظارت بر مطبوعات» به مطبوعات مجوز می‌دهد و اگر از نگاه حاکمیت، از آن‌ها خطایی سر بزند، مجوز آن‌ها را لغو یا انتشار آن‌ها را موقوف می‌کند. سانسور یا ممیزی وزارت ارشاد البته محدود به مطبوعات نیست. کتاب‌ها سرنوشت بدتری دارند. به این معنی که مدیران مطبوعات، پس از اخذ مجوز، اول مطالب را چاپ می‌کنند و بعد اگر باب میل دولت

نبود، تاوانش را با توقیف یا لغو مجوز می‌پردازند. ولی در مورد نشر کتاب، ناشر هر کتابی را قبل از چاپ به وزارت ارشاد می‌دهد تا دولت «ممیزی» کند و لذا هیچ کتاب نابابی! اجازه‌ی چاپ پیدا نمی‌کند.

از عجایب نظام ممیزی در چهار ساله‌ی گذشته این بود که وزیر ارشاد دولت نهم، مجوزهای دولت‌های ماقبل خود را مقبول نمی‌دانست و بنابراین اگر برای کتابی مانند **بازتاب اسطوره‌ی بودا در ایران و اسلام** تألیف من برای چاپ اول، از همان وزارت‌خانه مجوز صادر شده بود، باز هم ممکن بود که چاپ دوم آن مجاز شناخته نشود یا اگر برای رسانه‌ی اعم از روزنامه، هفته‌نامه یا ماهنامه مجوز صادر شده بود، دولت دهم با بررسی مجدد آن را لغو مجوز می‌کرد. چنین بود که **مجزو ماهنامه‌ی حافظ** پس از سه سال نشر منظم و بدون اعلام دلیل، از سوی «هیأت نظارت بر مطبوعات» لغو شد.

دلایل خلاف قانون بودن این لغو مجوز عبارتند از:

۱- عدم اعلام دلیل برای لغو مجوز

۲- عدم تذکر یا اخطار قبلی

۳- عدم تناسب مجازات با اشتباه یا خطای محتمل ارتكابی

مساله‌ی مهم این است که:

اولاً، اصل، بر صحت و برائت است. کسی که دارنده‌ی حق نشر و آزادی ابراز عقیده است، جز در موارد استثنایی نباید از حقوق خود محروم شود.

ثانیاً، هر شخص حقیقی یا حقوقی که در هر حوزه‌ی به مجازاتی محکوم می‌شود باید تفهیم اتهام شود و خطا یا تقصیر یا جرم او اثبات شود. در این مورد، هیچ‌گونه خطا یا جرمی به مجله‌ی **حافظ** نسبت داده نشد.

ثالثاً، به فرض وقوع تقصیر یا جرم، به متهم باید پس از تفهیم اتهام، فرصت دفاع داده شود که در این مورد بدون تفهیم اتهام، با تصمیم به لغو مجوز مجله‌ی **حافظ** امکان دفاع از ما سلب شد.

رابعاً، به هر صورت و به فرض اثبات تقصیر و یا جرم، مجازات باید با عمل مجرمانه تناسب داشته باشد. در حالی که در این مورد، مطلقاً اتهامی اعلام نشد ولی مجازات، اشد مجازات ممکن (یعنی لغو و ابطال مجوز نشر مجله) بود.

مجله‌ی **حافظ** اکنون به‌صورت «نشریه‌ی داخلی یا مجموعه‌ی مقالات خصوصی» منتشر می‌شود و حق این که توزیع شود و روی کیوسک‌های روزنامه‌فروشی برود، ندارد. ما به همین روزنه هم برای تنفس خود قانعیم اما «وزارت ارشاد» تاکنون دوبار به طور رسمی از شخص من به دادسرای انقلاب و عمومی شکایت کرده است تا همین فرصت محدود را هم از دوستداران ماهنامه‌ی لغو

مجوز شده‌ی حافظ، سلب کند.

اینک برای این که حاصل کار ما بر خرد جمعی جامعه بیفزاید، در این جا تجربه‌ی خود را صادقانه باز می‌نویسیم.

هنگامی که حکم لغو مجوز **ماهنامه‌ی حافظ** بدون تذکر و اخطار قبلی، به صاحب این قلم ابلاغ شد، من به‌عنوان دارنده‌ی مجوز، ده‌ها نامه به مقامات مسوول از جمله «وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی» و نیز «هیات نظارت بر مطبوعات» و «رییس مجلس شورای اسلامی» نوشتم که حتی به یکی از آن‌ها پاسخی داده نشد. البته باید اضافه کنم که من به هیچ وجه، درصدد واسطه‌تراشی و پارتی‌بازی برنیامدم. نامه‌های من همه اعتراضات رسمی و اداری و حقوقی بودند.

پس از این که نامه‌های اعتراض من به مقامات اداری و مراجع اختصاصی به نتیجه‌ی منتج نشد، من ناچار به دیوان عدالت اداری شکایت کردم که آن نیز به جایی نرسید. عجب آن که دیوان عدالت در رسیدگی به شکایت و اعتراض من، خود را حائز صلاحیت برای رسیدگی ندانست؛ در حالی که همان دیوان به چندین شکایت مشابه رسیدگی و احقاق حق کرده بود. برای مثال، هفته‌نامه‌ی **پرتو سخن** که آن نیز برابر ماده‌ی ۲۷ قانون مطبوعات توسط هیأت نظارت در آبان ۱۳۷۸ لغو مجوز شده بود، با رأی دیوان عدالت اداری ابطال شد و این مجله دوباره از اردیبهشت ۱۳۷۹ منتشر شد. اشباه و نظائر این احکام که از دیوان عدالت اداری صادر شده‌اند، فراوان‌اند. من از این تعارض آراء به هیأت عمومی دیوان عدالت اداری اعتراض کردم، متأسفانه دیوان عدالت باز هم از رسیدگی نکول کرد و شکایت مرا به تشخیص خود به دادگاه مطبوعات فرستاد.

دادگاه مطبوعات نیز به جای رسیدگی به شکایت من، به عدم صلاحیت خود رأی داد. سرانجام پرونده به دادگاه عمومی ارجاع شد و در آن جا بدون ورود به ماهیت دعوی و بی‌اعتنا به استدلال‌ها و استنادهای من حکمی غریب صادر شد که چون نامه‌ی لغو مجوز «رصد» شده یعنی شماره خورده و به وسیله‌ی مأموران دولت امضا شده، دیگر جای اعتراض نیست! درست مثل این که بگویند هیچ کس در هیچ موردی حق اعتراض به هیچ تصمیم اداری که روی کاغذهای مارک‌دار ادارات دولتی به شهروندان ابلاغ می‌شود، ندارد! اگر بنا باشد که هر گزارش یا نگارشی که مأموران دولت در نامه‌های اداری می‌نویسند، سند غیرقابل اعتراض تلقی شود، پس داشتن حق شکایت و اعتراض و مجال رسیدگی قانونی دیگر چه صیغه‌ی است؟! تجربه‌ی شخصی من نشان می‌دهد که تنها دلیل محفوظ ماندن نشریه‌ی ما تا این لحظه و در همین حد «نشریه‌ی داخلی» آن است که من، شکایات خود را به «مراجع قانونی داخل کشور» محدود

کردم؛ یعنی با رسانه‌های برون‌مرزی مصاحبه نکردم و به مراجع بین‌المللی متوسل نشدم. اما در عین حال، این را نیز به تجربه دانستم که شکایت معترضان از رهگذر مراجعه به مراجع ذی‌صلاح، در داخل کشور هم کارساز نیست.

افزون بر شکایت‌های رسمی من در دیوان عدالت اداری و دادگاه‌های دیگر، بیست هزار خواننده و خواننده‌ی مجله هم مستقلاً یا با امضای طومار به بستن مجله اعتراض کردند. پانصد شاعر معاصر با سرایش شعر و ستایش گردانندگان این مجله، از **ماهنامه‌ی حافظ** حمایت کردند. اکنون باید گزارش کنم که نه تنها شکایت‌های مکرر و متعدد من و اعتراضات بیست هزار نفر شهروند ایرانی از طریق مجاری قانونی به جایی نرسید بلکه عکس‌العمل این اعتراض‌ها، به شکایت «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» از من! انجامید و مرا به‌عنوان مدیر مجله‌ی **حافظ** چندین بار تحت فشار قرار دادند:

الف. در سال ۱۳۸۷، در پی اعلام جرم مدیر کل مطبوعات داخلی، دادستان انقلاب و عمومی به دلیل تداوم انتشار مجله‌ی حافظ پس از ابلاغ لغو مجوز آن، علیه من کیفرخواست صادر کرد و دادگاه مرا به جریمه‌ی نقدی محکوم کرد.

ب. در سال ۱۳۸۸ دوباره مدیر کل مطبوعات همان حرکت سال گذشته را تکرار کرد و مرا به دادگاه کشانید. من در ۱۳۸۸/۴/۲۱ با حضور یافتن در دادگاه، لایحه‌ی زیر را نوشتم:



اداره دفتر	
تاریخ: ۱۳۸۸/۰۳/۱۲ شماره: ۸۸۰۰۲۹ پست:	
دادگستری جمهوری اسلامی ایران	
برگه احضاریه	
نام احضار شونده: سید حسن	شهرت: امینی
نام پدر: علیتقی	شغل:
محل سکونت: تهران خ انقلاب تقاطع فلسطین و انقلاب ساختمان مهر شماره ۲ طبقه ۳ واحد ۶	
محل حضور: تهران میدان ۱۵ خرداد شعبه اول اجرای احکام دادرسی کارکنان دولت	
وقت حضور: ظرف سه روز پس از رویت	
علت حضور: ظرف مهلت مقرر جهت پرداخت جزای نقدی در این شعبه حاضر شوید نتیجه عدم حضور جلب می‌باشد.	
دفترشعبه اول اجرای احکام دادرسی کارکنان دولت	
تاریخ صدور و امضاء	
محل نواهی مأمور ابلاغ: دایره ابلاغ	

ریاست محترم دادگاه شعبه ی ۱۰۸۳ دادگاه مجتمع کارکنان دولت

با احترام در خصوص شکایت «مدیر کل امور مطبوعات و خبرگزاری های داخلی وزارت ارشاد» علیه این جانب سید حسن امین مدیر مسوول نشریه ی حافظ که برای امروز ۸۸/۴/۲۱ تعیین وقت رسیدگی فرموده اند، به استحضار می رساند:

دفاعیات من شامل بعضی کلیات و بعضی جزئیات است. کلیات قضیه این است که من انسانی مسلمان، ایرانی و اهل علم و اندیشه ام. به عنوان فردی انسانی، اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، به عنوان یک مسلمان، شریعت مطهره ی سمحه ی سهله ی اسلامیة از باب امر به معروف و نهی از منکر از سویی و از باب تشویق به تفکر و تعقل و علم و ادب آموزی از سوی دیگر و به عنوان یک شهروند ایرانی، اصول قانون اساسی، همه به این بنده حق اظهار نظر، تضارب آراء، نقد و بررسی و نشر افکار و علوم و آداب را می دهند و با عنایت به این که اولین کتاب من در سال ۱۳۴۳ با اخذ مجوز در ایران منتشر شده است، من چهل و پنج سال است که اهل قلم و نوشتن ام. لذا محروم کردن من به عنوان یک انسان مسلمان ایرانی اهل فکر و اندیشه از قلم زدن مخالف همه ی اصول حقوق

بشری، حقوق اسلامی، حقوق شهروندی و انصاف و اخلاق است. از این کلیات که بگذریم در خصوص انتشار «نشریه ی بدون مجوز»، وزارت محترم ارشاد، بدون اعلام دلیل و تفهیم اتهام، «نشریه ی دارای مجوز» مرا لغو مجوز کرده اند؛ به ده ها نامه ی اعتراض خود من و اعتراضات بیش از بیست هزار نفر از خوانندگان مجله پاسخی نداده اند. من به همه ی مراجع اداری و قضایی از جمله دیوان عدالت اداری شکایت کرده ام. هیچ مرجعی به داد من نرسیده و احقاق حق نکرده است. من در «نشریه ی داخلی» که مجموعه ی مقالات خودم و دوستان من است، کار فرهنگی و علمی خودم را بدون انحراف از مسیر مشخص علمی و ادبی، ادامه داده ام. اگر این خدمت فرهنگی، جرم است شما را به خدا و قضاوت تاریخ واگذار می کنم.»

ج. این مدافعات اصولی در جهت آزادی بیان، مقبول مقامات ذی صلاح واقع نشد. دادگاه محترم دوباره مرا به جریمه ی نقدی محکوم کرد که رأی آن هنوز ابلاغ نشده است، اما اداره ی بیمه و تأمین اجتماعی به ناحق دوباره مرا مبلغ سه میلیون و هفتصد هزار تومان جریمه کرد!! و اداره ی اماکن نیز تابلوی ماهنامه ی حافظ را از سر در ساختمان مهر کند!

خلاصه ی کلام، سرانجام شکایات من از مجاری قانونی، به این جا کشیده شده است که:

- ۱- مرا که هیچ سابقه ی کیفری نداشتم و پیش از این به هیچ اتهامی در عمر شصت ساله ام متهم نشده و به هیچ محکمه یی احضار نشده بودم، به جرم «نشر مجله ی بدون مجوز» تعقیب و به جریمه ی نقدی محکوم کردند و هم چنان هم دست از سر من بر نمی دارند.
- ۲- تاکنون به ناحق بابت بیمه ی کارمندان و تأمین اجتماعی دوبار مرا به جریمه های سنگین میلیونی محکوم کرده اند.
- ۳- مرا در دوم مرداد ۱۳۸۸ بدون دلیل در ملاً عام بازداشت قانونی و بازجویی کردند.
- ۴- من از بابت ظلمی که بر من رفته است، به هیچ دولت خارجی و هیچ مرجع بین المللی و هیچ رسانه ی بیگانه متوسل نشده ام، اما دولت متبوع من هم در پی اعتراض های من و ۲۰۰۰۰ هم وطن دیگر به جای آن که به شکایات ما در باب لغو مجوز مجله پاسخ بگوید، یک سال بعد از وقوع واقعه تازه مرا به اتهام انتشار نشریه ی داخلی / مجموعه ی مقالات دوستداران ماهنامه ی حافظ تحت تعقیب قرار داد.

من از این پس شکایت خود را تنها به خدا می برم.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقْنَی بِالصَّالِحِیْنَ

سید حسن امین، شهریور ۱۳۸۸

